**جلسه 95**

**سه‌‌شنبه - 29/01/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از این‌که بحث فتوی مشهور را به استحباب تفریق بین نماز ظهر و عصر و همین‌طور بین نماز مغرب و عشاء‌ را دنبال کنیم، مناسب دیدم یک بحثی را که مربوط به فرع ششم هست، و اشاره به آن کردیم در بحث ولی خالی از فایده نیست توضیح بدهم.

در فرع ششم بحث در این بود که مسافر اگر نیت اقامه نکرده بود و چهار رکعت به آخر وقت مانده بود وظیفه‌اش این است که نماز ظهر دو رکعتی بخواند و نماز عصر دو رکعتی. در اثناء نماز ظهر، نیت اقامه کرد، وظیفه‌اش می‌‌شود که نماز عصر چهار رکعتی بخواند. که گفتیم نماز ظهرش را قطع کند، نماز عصر چهار رکعتی شروع کند. و همین‌طور اگر مسافری نیت اقامه کرده بود، ‌در چهار رکعت به آخر وقت مانده، گفتند دیگه فرصت نیست، نماز عصر چهار رکعتی بخوان، ‌عدول کرد از نیت اقامه، ‌ما گفتیم اگر سه رکعت به غروب آفتاب وقت است، باید این نماز را قطع کند، چون عدول کرده از نیت اقامه، نماز ظهر و عصر شکسته بخواند و لو یک رکعت نماز عصر خارج وقت قرار می‌‌گیرد، مشکلی نیست.

یک بحث استطرادی مطرح است، چون این مطرح نشده در کتاب الصلاة ما عرض می‌‌کنیم:

اصلا جایز هست اختیارا این شخص در فرع اول که چهار رکعت بیشتر به غروب آفتاب نمانده‌، خب نماز ظهر شکسته بخواند و نماز عصر شکسته، آیا جایز است نیت اقامه کند که نماز ظهرش فوت بشود؟ مجبور بشود فقط نماز عصر بخواند در وقت؟ حالا یک وقت مجبور است نیت اقامه کند، حرفی نیست، اختیارا می‌‌تواند نیت اقامه کند؟ و همین‌طور در فرض دوم که نیت اقامه کرده، ببیند فرصت نیست برای نماز ظهر و عصر چهار رکعتی، آیا واجب نیست عقلا که عدول کند از نیت اقامه عند التمکن تا بتواند نماز ظهر و عصر دو رکعتی را در وقت بخواند؟

مرحوم آقای خوئی در صلات مسافر فرموده: در این فرع دوم که نیت اقامه کرده بوده در سعه وقت، اتفاقا وقت تنگ شده، دیگه نمی‌تواند نماز ظهر چهار رکعتی بخواند، نه، واجب نیست عدول از نیت اقامه. چرا؟ برای این‌که این موضوع است برای الحاضر یصلی الظهر اربع رکعات ثم یصلی العصر اربع رکعات، بعد می‌‌گوید من نمی‌توانم، ‌وقت نیست برای نماز ظهر چهار رکعتی و عصر چهار رکعتی، مرحوم آقای خوئی فرموده خب به او می‌‌گوییم حال که نماز ظهر چهار رکعتی وقت نیست، ‌نماز عصر چهار رکعتی بخوان، نماز ظهر را قضاء کن. هیچ عقلی نمی‌گوید که خودت را از موضوع این تکلیف که عاجز از امتثال آن هستی باید خارج کنی. عقل هیچوقت این را نمی‌گوید. آیا عقل می‌‌گوید به زوج که قادر بر انفاق نیست که خودت از موضوع زوج خارج کن، همسرت را طلاق بده چون قادر بر انفاق او نیستی؟! خب الزوج ینفق علی زوجته، ‌اگر قادر بر انفاق بودم انفاق می‌‌کنم، نبودم لایکلف الله نفسا الا وسعها. اخراج از موضوع که لازم نیست در فرض عجز از امتثال.

و لکن در فرض اول که نماز ظهر شکسته شروع کرده، الان موضوع مسافر است، مکلف است به این‌که نماز ظهر دو رکعتی و نماز عصر دو رکعتی بخواند، باید این تکلیف را امتثال کند. چه حقی دارد که با این‌که عنوان المسافر یصلی الظهر قصرا و العصر قصرا بر او منطبق است و قادر بر امتثال اوست، آن را امتثال نکند به این نحو که قصد اقامه بکند، آن تکلیف را که موضوعش بر او منطبق شده است امتثال نکند، عقل او را مستحق عقاب می‌‌داند؛ معذور نمی‌داند.

این، ‌فرمایش آقای خوئی.

به نظر ما باید تفصیل داد. ما دو مبنا داریم در قصر و تمام:

یک مبنا این است که کل مکلف مامور بالجامع بین القصر فی السفر و التمام فی الحضر. ما هم که الان در وطن هستیم، اذان ظهر که می‌‌شود به ما می‌‌گویند یجب علیک إما ان تصلی الظهر و العصر تماما فی الحضر او قصرا فی السفر. آنی هم که مسافر است همین نحو تکلیف به جامع دارد. که این نظر بحوث است. و این‌طور استظهار می‌‌کند از ادله.

و شاهد این استظهار این است که انسان اول وقت در وطنش هست، نماز چهار رکعتی می‌‌تواند بخواند، اما لازم نیست، مجاز است سفر برود، نماز دو رکعتی بخواند. این معنایش تخییر است. اگر تخییر نبود که مجاز نبود که از نماز تمام عدول کند به نماز قصر فی السفر. این نشانه تخییر است. این یک مبنا.

مبنای دوم این است که عنوان مسافر و حاضر موضوع تکلیف است و نه بر طبق مبنای اول که مبنای بحوث است، سفر و حضر قید متعلق تکلیف بودند و موضوع تکلیف مطلق المکلف بود. مبنای دوم می‌‌گوید مکلف مسافر موضوع یک تکلیف است، ‌مکلف حاضر موضوع تکلیف دیگر است. المکلف المسافر یجب علیه القصر تعیینا، ‌المکلف الحاضر یجب علیه التمام تعیینا.

ما کدام مبنا را انتخاب می‌‌کنیم؟

اگر مبنای اول را انتخاب کردیم، در هر دو فرع عقل می‌‌گوید عاجز از یک عدل واجب تخییری عقلا باید عدل دیگر را انتخاب کند. آقا! شما مکلفید به جامع بین نماز ظهر و عصر قصرا فی السفر و یا ظهر و عصر تماما فی الحضر. می‌‌گویید من متمکن از این عدل دوم نیستم، ضیق وقت است، متمکن از نماز ظهر تماما فی الحضر نیستم، خب عقل می‌‌گوید عدل دیگر را انتخاب کن. چهار رکعت به آخر وقت است، متمکن از صلات‌ قصر فی السفر که هستی، چگونه بشود فی السفر، عدول کن از نیت اقامه، می‌‌شود سفر. عقل متعین می‌‌داند، ‌عاجز از یک عدل واجب تخییری باید یک عدل دیگر را انتخاب کند عقلا. پس در فرع دوم هم باید هدم کند نیت اقامه را اگر می‌‌تواند. چون مکلف است به جامع بین قصر و تمام، عاجز از ظهر تمام است در وقت، عقل می‌‌گوید عدول کن از نیت اقامه تا عدل دیگر را بجا بیاوری.

[سؤال: بنابراین در این فرض باید به سفر برود؟ جواب] اگر می‌‌تواند، مثلا رسیده است به یک متری حد ترخص، چهار رکعت به آخر وقت است، خب خوش انصاف! یک متر برو جلو، حالا که دیگه تابلو زدند حد ترخص شرعی، ‌حالا مثلا، ‌یک متر برو جلو، بشوی مسافر، ‌نماز ظهر و عصر دو رکعتی بخوان. می‌‌گوید نه، ‌ما پارک کردیم، جای پارک قبل از این حد ترخص خوب است، زیر درخت است، ‌سایه است، چهار رکعت به آخر وقت است خب نمی‌توانیم نماز ظهر بخوانیم، ‌نماز عصر بخوانیم، عقل می‌‌گوید نه، ‌یک متر برو جلوتر. حالا شوخی می‌‌کنم، ‌با یک متر که حد ترخص که معلوم نمی‌شود، ولی بالاخره، آن مقدار که معلوم می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] اداء واجب است. شما مثل بعضی‌ها که نماز اداء را نمی‌خوانند می‌‌گویند خدا برای چی قضاء را گذاشته؟ آن‌جور می‌‌گویید؟ ... جامع بین دو فرد از اداء واجب است.

اما طبق مبنای دوم: آقا! طبق مبنای دوم در فرع اول که نیت اقامه نکرده، چه اشکال دارد نیت اقامه بکند از موضوع وجوب قصر خارج می‌‌کند خودش را، ‌داخل می‌‌کند در موضوع تمام، ‌بعد می‌‌گوید خدایا!‌ من که نیت اقامه کردم، ‌در آن فرع اول که نیت اقامه نکرده بود، داشت نماز ظهر دو رکعتی می‌‌خواند، ‌سریع نیت اقامه می‌‌کند، در دلش می‌‌گوید خدایا! خوشت آمد از زرنگیم؟ تو گفتی المسافر یصلی الظهر و العصر قصرا‌، الحاضر یصلی الظهر و العصر تماما، ما خودمان عنوان مسافر را از خودمان برداشتیم، عنوان الحاضر را بر خودمان منطبق کردیم، ‌بر ما نماز تمام واجب شد، خودت هم گفتی اگر نماز ظهر مفوت نماز عصر بود برو نماز عصر بخوان.

[سؤال: ... جواب:] ملاک را از کجا ما احراز کنیم؟ غیر این است که از خطاب احراز کنیم؟

مثل این می‌‌ماند که شخصی ازدواج نکرده، ‌پول هم ندارد، آه هم در بساط ندارد (علی القاعدة می‌‌گوییم ها! و الا بحث فقهی نمی‌کنیم، ‌حکم فقهیش روش است) آقای خوئی می‌‌گوید تو حق نداری ازدواج کنی تا مکلف بشوی به انفاق با این‌که قادر بر انفاق نیستی. اگر ازدواج کردی، عاجز بشوی از انفاق لازم نیست طلاق بدهی زنت را اما اگر ازدواج نکردی چرا خودت را داخل در موضوع تکلیفی می‌‌کنی که عاجز از امتثال او هستی؟ مثل این می‌‌ماند دیگه. خب چه اشکال دارد؟ می‌‌خواهم بکنم، می‌‌خواهم خودم را داخل بکنم در موضوع یک تکلیفی که عاجز از امتثال او هستم. مگه شارع گفته نکن این کار را؟ پس در فرع اول هم مشکلی پیش نمی‌آید.

این دو مبنا باید بین‌شان خلط نشود.

ما قبلا استظهارمان همان مبنای اول بود، شاهد هم عرض کردیم که کسی که در اول وقت در وطنش هست، مجاز است که در اثناء وقت سفر برود و نماز قصر در سفر بخواند و این علامت تخییر است.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌‌کنم استظهار ما این بود. نگفتیم بر گشتیم. استظهار ما مبنای اول بوده به این خاطر که کسی که اول وقت در وطن هست، این، مکلف به نماز تمام تعیینا نیست. چون جایز است به سفر برود و نماز قصر بخواند.

مرحوم آقای خوئی زرنگی کرده. چون مبنای آقای خوئی مبنای دوم است. گفته آره، قبول دارم. در یکی از بحث‌ها گفته. گفته کسی که در اثناء وقت سفر می‌‌رود، یک وقت شما اول تا آخر وقت در وطن هستی، نه، موضوع تعیینی تمام هستید. یک وقت از اول وقت تا آخر وقت موضوع تعیینی قصر هستید. اما کسی که در اول وقت وطن هست، وسط وقت می‌‌رود سفر. او مکلف است مخیرا به جامع بین تمام فی الحضر او القصر فی السفر. جالب است، ایشان می‌‌گوید بعد هم که رفت سفر، ساعت سه بعدازظهر ماشین سوار شد، رفت کاشان، نماز نخوانده هنوز، تا رفت سفر آن وجوب تخییری بین التمام فی الحضر او القصر فی السفر، بعد از احداث سفر تبدیل می‌‌شود به وجوب تعیینی قصر. جالب است ها! آن‌هایی که کل وقت را حاضرند در وطن، تکلیف تعیینی به تمام [دارند] کل وقت را مسافرند تکلیف تعیینی به قصر [دارند] خب آقای خوئی گیر کرده آنی که اول وقت حاضر است، ‌ساعت سه بعدازظهر می‌‌رود سفر او که نمی‌تواند مکلف به تمام بشود تعیینا. اگر مکلف به تمام است تعیینا پس چه جور اجازه می‌‌دهید برود سفر نماز قصر بخواند؟ ایشان می‌‌گوید آن سه ساعت اول مکلف به جامع است بین التمام فی الحضر او القصر فی السفر، تا سوار ماشین شد از حد ترخص خارج شد، ناگهان در عالم تکالیف آن وجوب تخییری محو می‌‌شود، جایش را وجوب تعیینی صلات قصر بر این شخص پر می‌‌کند، چون دیگر در ادامه راه مسافر است تا آخر وقت.

[سؤال: ... جواب:] اگر فرض کنید ساعت مثلا چهار هم برمی گردد دومرتبه وطنش باز وجوب تخییری باقی است تا آن حالی که تا آخر وقت مستقر است. آن حالی که تا آخر وقت مستقر است، هر چه هست، آن موقع دیگه وجوب تعیینی مناسب با آن حال آخر وقت دارد. ولی قبل از او از اول وقت وجوب تخییری هست تا آن زمانی که آخرین حال قبل الوقت بر او مستقر می‌‌شود. آخرین حال قبل الوقت کی بر او مستقر می‌‌شود؟ آن موقعی که برود سفر تا آخر وقت در سفر بماند یا برگردد به حضر تا آخر وقت در حضر بماند آن وقت متناسب با آن تکلیف آخر وقت وجوب تعیینی پیدا می‌‌کند.

انصافا این عرفی نیست. این‌ها شواهدی است که برای قول اول ذکر کردیم. این‌جور تفصیل‌ها را عرفی نمی‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] ما برنگشتیم از مبنای اول. گزارش کار داریم می‌‌دهیم. منتها باید در جای خودش بحث کنیم.

[سؤال: ... جواب:] اول وقت. برای کسی که اول وقت می‌‌رود سفر. ... فی علم الله می‌‌رود سفر به نحو شرط متاخر. اول وقت مخیر است، تا رفت سفر و سفرش تا اذان مغرب می‌‌ماند، ‌دیگه بعد از این‌که سفر رفت مکلف می‌‌شود تعیینا به آن نماز قصر اگر قبلا نماز تمام نخوانده. این‌جوری فرض کردیم. ... فرق نمی‌کند. ببینید مهم این است که آخر وقت چکاره است این؟ ناوی اقامه است؟ مسافر است؟ حاضر است؟ چیه آخر وقت؟ تکلیف تعیینیش اگر قبلا نماز نخوانده متناسب با آن آخر وقت است. ولی اگر فی علم الله حالش در اثناء وقت متبدل می‌‌شود از حضر به سفر، از سفر به حضر، اول وقت مکلف به جامع تخییری است. آخرین حالش قبل از غروب آفتاب اگر سفر است و قبلا نماز تمام نخوانده در حضر، تکلیف تعیینی به قصر پیدا می‌‌کند. آخرین حالش اگر حضر است و قبلا نماز در سفر نخوانده تکلیف تعیینی به تمام پیدا می‌‌کند.

و انصافا این عرفی نیست. این را فکر می‌‌کنم آقایان موافق باشند با ما. این‌جور بیان عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] عرف برای تشخیص مفهوم و ظهور خطاب است.

این بحثی بود که مناسب بود مطرح کنیم.

اما راجع به استحباب تفریق:

مشهور قائلند تفریق بین نماز ظهر و عصر مستحب است به عنوان تفریق. استدلال کرده‌اند به عده‌ای از روایات. دو تا روایت را خواندیم. روایت شهید در ذکری، موثقه زراره.

راجع به موثقه زراره امام به زراره فرمود تو می‌‌خواهی اول اذان ظهر نماز ظهر و عصر را با هم بخوانی، نوافلش را هم می‌‌خوانی، اکره لک ان تتخذه وقتا دائما، خوشایند من نیست که همیشه این کار را بکنی. ما اشکال کردیم که این دلیل نیست که امام می‌‌خواهد بفرماید پس مکروه است جمع بین نماز ظهر و عصر. نه، ‌شاید چون خلاف روش عامه بود که نماز عصر را قبل از بلوغ ظل به اندازه مثل شاخص ما نماز عصر بخوانیم، این خلاف روش عامه است، خلاف تقیه است، زراره هم مشاربالبنان بود، ‌امام فرمود اکره لک ان تتخذه وقتا دائما.

علاوه بر این‌که شاید اگر ما دلیل معارضی پیدا نکنیم، فضیلت نماز عصر هم این است که بعد از بلوغ ظل مثل الشاخص خوانده بشود که روش پیغمبر بود عادتا. از این جهت اکره لک. اما حالا اگر نه، بحث وقت فضیلت نیست، نمی‌خواهد در وقت فضیلت نماز ظهر نماز ظهر را بخواند، در وقت فضیلت نماز عصر نماز عصر را بخواند، ساعت فرض کنید پنج بعدازظهر می‌‌خواهد نماز ظهر و عصرش را بخواند که وقت فضیلت هر دو گذشته، ‌باز هم بگوییم جمع بین این دو نماز مکروه است؟ از این روایت استفاده نمی‌شود.

روایت سوم احمد بن ابی بشر، عن معاویة‌ بن میسرة قلت لابی عبدالله علیه السلام اذا زالت الشمس فی طول النهار‌، للرجل ان یصلی الظهر و العصر؟ اول اذان ظهر انسان می‌‌تواند نماز ظهر و عصر را با هم بخواند؟ قال نعم و ما احب ان یفعل ذلک کل یوم، ولی من دوست ندارم همیشه جمع کند بین نماز ظهر و عصر.

گفته‌اند این دلیل بر کراهت جمع بین نماز ظهر و عصر است.

جوابش این است که اولا سندش ضعیف است. این احمد بن ابی بشر کیه؟ ما که نشناختیم. احراز نشد وثاقتش.

دلالتش هم مشکل دارد. چرا؟ برای این‌که الان عرض کردیم، ‌شاید اتیان به نماز ظهر در وقت فضیلتش و اتیان به نماز عصر در وقت فضیلتش که مسلم مستحب است، اقتضاء بکند که ما نماز عصر را بعد از بلوغ الظل مثل الشاخص بخوانیم که سنت پیامبر بوده و این منشأ تفریق می‌‌شود بین نماز ظهر و عصر. اما اگر در غیر وقت فضیلت نماز ظهر و عصر بخوانیم باز هم تفریق مستحب است؟ خب از این روایت استفاده نمی‌شود.

و اصلا احتمال هم دارد این روایت هم به همان ملاک تقیه باشد. و ما احب ان یفعل ذلک کل یوم از باب این است که شیعه هست، شناخته می‌‌شود که این تعمد دارد بر خلاف عامه عمل کند و از این جهت من دوست ندارد. ترغیب به تقیه مداراتیه است در اوقات نماز. اشکال ندارد.

مرحوم آقای خوئی اشکال دیگری کرده. مرحوم آقای خوئی فرموده که آقا! ‌این بنده خدا می‌‌خواست نافله عصر را نخواند. للرجل ان یصلی الظهر و العصر نگفت نافله عصر را هم می‌‌خوانم بین‌شان. خب معلوم است نافله عصر را نخوانی مرجوح است دیگه. این‌که گفتن ندارد.

ولی انصافا این اشکال وارد نیست. خب کی گفته این نمی‌خواست نافله عصر را بخواند. این می‌‌خواست نماز ظهر و عصر را با هم بخواند اما وسطش نافله عصر را نخواند؟ خب این‌که نیست در روایت. و لذا این اشکال آقای خوئی وارد نیست.

روایت چهارم روایت کلینی است به سندی که مشتمل بر سهل بن زیاد است. می‌‌گوید عبدالله بن سنان گفت شهدت صلاة المغرب لیلة مطیرة، شب بارانی، مردم حین کان قریبا من الشفق اقاموا الصلاة فصلوا المغرب، نزدیک به سقوط حمره مغربیه نماز مغرب خواندند، دو رکعت هم نافله خواندند، بعد نماز عشاء خواندند، فسألت اباعبدالله علیه السلام عن ذلک، عبدالله بن سنان می‌‌گوید از امام سؤال کردم این چه کاری بود که این‌ها کردند؟ قال نعم قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله عمل بهذا، ‌اشکال ندارد، ‌شب بارانی بوده لابد. به این خاطر.

گفته می‌‌شود ببینید عبدالله بن سنان تعجب کرد از جمع بین نماز مغرب و عشاء. آمد از امام با تعجب سؤال کرد که من همچون چیزی دیدم. حرام نیست. ارتکاز عبدالله بن سنان نشان می‌‌دهد که این عمل، عمل مرغوب‌عنهی بوده در عرف متشرعه.

[سؤال: ... جواب:] مرجوح بوده. ولی امام تجویز کرده، فرمود نعم، ‌پیغمبر هم این کار را می‌‌کرد. ... یا ارتکاز بر مرجوح بودن بوده.

این روایت اشکالش این است که اولا سندش مشتمل بر سهل بن زیاد است. ثانیا نماز مغرب را از اول وقتش تاخیر انداختند. خب این خلاف فضیلت است. حالا عشاء را هم شاید قبل از سقوط شفق خواندند چون خیلی سریع خواندند نماز مغرب و عشاء را. خب خلاف وقت فضیلت عمل کردند. نمی‌گوید تفریق بین نماز مغرب و عشاء بعنوانه مستحب است. این را نگفته که. نماز مغرب را دیرتر از وقت شرعی فضیلتش خواندند، ‌نماز عشاء را هم ظاهرا زودتر از وقت فضیلتش که ذهاب حمره مغربیه است خواندند، خب این منشأ اشکال عبدالله بن سنان بود. این عدم رعایت وقت فضیلت را می‌‌رساند. خب معلوم است این مکروه است.

[سؤال: ... جواب:] پیامبر در شب بارانی مراعات نمی‌کرد وقت فضیلت را.

روایت پنجم: باز روایت کافی هست از صفوان جمال: صلی بنا ابوعبدالله علیه السلام الظهر و العصر عند ما زالت الشمس باذان و اقامة و قال انی علی حاجة، ‌من یک حاجتی دارم، فتنفلوا، ‌نافله عصر را که می‌‌شود قضاء دیگه، چون بعد از نماز عصر دیگه نافله عصر قضاء است، ‌من حاجت دارم، دارم می‌‌روم، نماز ظهر و عصر را هم با هم خواندم شما که حاجت ندارید و بیکارید فتنفلوا، نافله عصر را بخوانید.

گفته‌اند معلوم می‌‌شود که امام بخاطر حاجت جمع کرد بین نماز ظهر و عصر. معلوم می‌‌شود اگر حاجت نبود مرجوح بود این کار.

آقا! این چه استدلالی است. امام نافله عصر را ترک کرد. خب معلوم است مرجوح است منتها امام حاجتی داشت، نافله عصر را ترک کرد و چه بسا بعدا هم می‌‌خواست قضائش را بخواند. مرجوح بودنش بخاطر این بود که بخاطر حاجت نافله عصر را ترک کرد. این چه ربطی دارد به استحباب تفریق بین الصلاةین و کراهت جمع بینهما؟

[سؤال: ... جواب:] اما اگر مثلا در سفر نافله ظهر و عصر ساقط است باز هم جمع بین نماز ظهر و عصر مکروه است؟ یا کسی که نمی‌خواهد نافله بخواند، ‌جمع بین نماز ظهر و عصر بکند، ‌مکروه است؟ این را که نمی‌فهماند.

روایت ششم صحیحه حلبی: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان فی سفر او عجلت به حاجة یجمع بین الظهر و العصر و بین المغرب و العشاء و قال ابوعبدالله علیه السلام لابأس ان یعجل العشاء فی السفر قبل ان یغیب الشفق.

گفته شده ببینید، ‌سند صحیحه، دلالت هم تام. امام می‌‌فرماید پیغمبر در سفر یا در حاجت جمع می‌‌کرد بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشاء. معلوم می‌‌شود اگر حاجت نبود، ‌اگر سفر نبود مکروه است جمع کردن بین ظهر و عصر یا بین مغرب و عشاء.

جوابی که داده شده، البته ما قبول نداریم، این است که گفته شده آقا! این ترک وقت فضیلت در آن بوده. چون ذیل روایت هم دارد که نماز عشاء را در سفر قبل از ذهاب حمره مغربیه می‌‌توانید بخوانید ولی در حضر این کار را نکنید چون خلاف وقت فضیلت است. جمع بین نماز مغرب وعشاء تفویت وقت فضلیت است. چون مغرب را بخواهی تاخیر بیندازی وقت فضیلت مغرب فوت می‌‌شود، عشاء را مقدم کنی از ذهاب حمره مغربیه وقت فضیلت عشاء فوت می‌‌شود. این چه ربطی دارد به این‌که مکروه است جمع بین الصلاةین بعنوانه.

آقای خوئی این‌طور جواب داده.

به نظر ما این جواب درست نیست. چرا؟ برای این‌که در نماز ظهر و عصر چی می‌‌گویید؟ اذا کان فی سفر او عجلت به حاجة یجمع بین الظهر و العصر. می‌‌گوید پیغمبر یا در سفر یا عند الحاجة جمع می‌‌کرد بین ظهر و عصر. آقای خوئی! شما که فرمودید نماز ظهر را اگر خواندی، ‌بعدش نافله عصر را می‌‌خواستی بخوانی و او را خواندی، ‌مستحب است همان اوائل زوال نماز عصر را بخوانی. شما این‌جور می‌‌گویید. شما می‌‌گویید نماز ظهر را حالا نافله‌اش را می‌‌خواهید بخوانی خواندی بعد نماز ظهر خواندی، بعدش هم می‌‌خواهی نافله عصر را بخوانی نافله عصر را هم خواندی، مگه چقدر طول می‌‌کشد، خیلی سریع، سوره‌اش را هم نخوان ببین چقدر سریع می‌‌شود. شما که می‌‌گویید ان هی الا سبحة، ‌درست هم می‌‌گویید، روایات می‌‌گوید آقا! وقتی نافله عصر را خواندی بعد از نماز ظهر دیگه برای چی نماز عصر را نمی‌خوانی، بخوان نماز عصر را.

[سؤال: ... جواب:] اشکال فعلا به آقای خوئی داریم می‌‌کنیم. می‌‌گویید آقای خوئی! چرا شما به دلالت این روایت مناقشه می‌‌کنید. خب دلالت این روایت یک چیزی است که با مبنای شما نمی‌سازد. این روایت می‌‌گوید پیغمبر در سفر یا عند الحاجة‌ جمع می‌‌کرد بین ظهر و عصر در حالی که شما می‌‌گویید که آدم بعد از این‌که نماز ظهر خواند اگر می‌‌خواهد نافله عصر را بخواند، ‌او را هم خواند بعد مستحب است سریع نماز عصرش را بخواند.

[سؤال: ... جواب:] شاید با نافله بوده. مگر با نافله جمع صدق نمی‌کند؟ کی می‌‌گوید معنای جمع این است که نافله عصر را نخواند؟ عرف می‌‌گوید جمع کرد. الان این آقایانی که نماز ظهر و عصر می‌‌خوانند، ‌نافله هم بین‌شان می‌‌خوانند نمی‌گویند جمع می‌‌کنند بین ظهر و عصر؟ عرف می‌‌گوید جمع کرد بین ظهر و عصر، نافله‌اش را هم خواند.

 و لذا ما عرض‌مان این است: دلالت این روایات فی الجملة‌، در بعضی از این روایات بر این‌که جمع بین دو نماز مرجوح است، تفریق بین دو نماز، ظهر و عصر‌، مستحب است، انصافا قابل مناقشه نیست. دلالت می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] یکی همان روایت ذکری است. .. عرض کردم بعض روایات. ... روایت ذکری دلاتا و سندا تمام بود. برخی دیگر از روایات هم می‌‌فهماند که جمع بین نماز ظهر و عصر، پیغمبر عند الحاجة و فی السفر می‌‌کرد، ظاهرش این است که عند حاجة نباشد، ‌عند السفر نباشد، جمع نمی‌کرد بین ظهر و عصر. یعنی جمع بین ظهر و عصر مرجوح است.

و لکن روایات متعدده‌ای داریم، روایت صحیحه هم هست، امام فرمود نماز ظهر را که خواندی، بعد نافله عصر را که خواندی فأت بالعصر، فاصله میان نماز ظهر و عصر بخاطر نافله عصر است، انما هی سبحتک. خب روایت مفادش این است. و مثلا یک نمونه از این روایت را بخوانم. چندین روایت هست که برخی از این روایات هم صحیح هست، تعبیر می‌‌کند انما هی سبحتک، ببیند! صحیحه ذریح محاربی، متی اصلی الظهر؟ قال صل الزوال ثمانیة ثم صل الظهر ثم صل سبحتک ثم صل العصر. یا در روایت مسمع هست: اذا صلیت الظهر فقد دخل وقت العصر الا ان بین یدیها سبحة یعنی نافلة‌ العصر و همین‌طور روایت سماعة بن مهران:‌اذا زالت الشمس فصل ثمان رکعات ثم صل الفریضة اربعا فاذا فرغت من سبحتک، یعنی از نوافل عصر فصل العصر.

و لذا از روایات می‌‌فهمیم پیغمبر برای رعایت حال مردم، ‌نماز عصر را می‌‌گذاشت عند بلوغ الظل مثله می‌‌خواند اما وقت فضلیت نماز عصر از کی شروع می‌‌شود؟ از آن وقتی که شما نافله ظهر را خواندی، ‌نافله عصر را هم بعدش بخوان، ‌وقت فضیلت عصر شروع می‌‌شود. و لذا قرینه می‌‌شود این روایاتی که می‌‌گفت پیغمبر جمع می‌‌کرد بین ظهر و عصر عند الحاجة‌ و السفر، ‌یا بعض روایات می‌‌گفت التفریق معنایش این باشد: پیغمبر برای رعایت حال مردم، ‌بله، ‌تاخیر می‌‌انداخت نماز ظهر و عصرش را، ‌نماز ظهرش را دو هفتم شاخص می‌‌شد می‌‌خواند، ‌نماز عصر هم عند بلوغ الظل مثله می‌‌خواند، ‌رعایتا لحال الناس، ‌اما دلیل نمی‌شود که وقت فضیلت ظهر از دو هفتم شاخص شروع بشود، از اول اذان بعد از نافله ظهر شروع می‌‌شود. وقت فضیلت عصر هم بعد از نافله عصر شروع می‌‌شود. و آن روایاتی که می‌‌گوید التفریق افضل ناظر به این است که نافله بخوان، نافله را ترک نکن. این قرینه بین این روایات هست.

و لذا ما وفاقا لجماعة‌ من الفقهاء این فتوی مشهور را قبول نداریم که التفریق افضل. می‌‌گوییم نخیر التفریق بین الظهر و العصر بالنوافل افضل اما در سفر که نوافل ساقط است یا کسی که حال نافله ندارد افضل این است که بلافاصله بعد از [نماز] ظهر نماز عصر بخواند، ‌این هی الا سبحتک. و از روایات استفاده کردیم که اول وقت افضل آن است. و سارعوا الی مغفرة من ربکم. این اقتضاء می‌‌کند اول وقت نماز عصر را بخوانیم.

و الحمدلله رب العالمین.